

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

## تاریخچه‌ی پیدایش و کارنامه‌ی سیاه وهابیت

محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان آل شرف التمیمی یا آل مشرف التمیمی در سال ۱۱۱۵ هجری قمری، که برابر با ۱۷۰۳ میلادی است، در شهر عَیْنَه و در سرزمین نجد متولد شد و در سال ۱۷۹۱ میلادی، مقارن با سال ۱۲۰۶ هجری قمری، در اثر بیماری از دنیا رفت. این شخص تأثیر فوق‌العاده‌ای در حوادث دوران پس از طرح ادعای خود در دنیای اسلام داشت. ابتدا در شهر عَیْنَه که شهر تولد او بود، شروع به مطرح کردن بعضی از افکار و اندیشه‌های خود کرد؛ که بوی کاملاً مشخصی از انحراف از حقیقت دین داشت. پدر او به شدت با او مخالفت کرد.

بعدها که محمد بن عبدالوهاب اندیشه‌های خود را شفاف‌تر مطرح کرد و فتنه‌هایی را در سرزمین نجد برپا کرد، برادر او، سلیمان بن عبدالوهاب، کتابی به نام "السَّوَاتِقُ الْإِلَهِيَّةُ فِي رَدِّ عَلِيِّ الْوَهَابِيَّةِ" نوشت.

از همان آغاز، مخالفت‌های زیادی در محل تولد و زادگاهش علیه او برخاست. امیر عَیْنَه ابتدا با او همراهی و همدلی کرد. بعد که اعتراضاتی در داخل شهر برپا شد، نامه‌ی تندی از حاکم اَحْصَاء و قَطِيف، که عَیْنَه هم در همان محدوده قرار داشت، برای امیر عَیْنَه رسید و به او دستور داده شد که محمد بن عبدالوهاب را به خاطر انحراف و فتنه‌ای که ایجاد و برپا می‌کند، به قتل برساند. امیر عَیْنَه به خاطر گرایشی که به محمد بن عبدالوهاب پیدا کرده بود، و از طرفی هم نمی‌توانست از دستور رده‌ی بالاتر خود تمرد کند، به محمد بن عبدالوهاب دستور داد عَیْنَه را ترک کن و برو؛ و الاً من مأمورم که تو را به قتل برسانم. محمد بن عبدالوهاب از عَیْنَه خارج شد و به شهر دَرَعِيَه رفت. امیر دَرَعِيَه

محمدبن سعود بود؛ که جدّ خاندان آل سعود است که این خاندان امروز بر سرزمین نجد (عربستان امروزی) حکومت می‌کنند.

محمدبن سعود احساس کرد می‌تواند به کمک انحرافات فکری محمدابن عبدالوهاب بستری برای تحقق عطش خود به قدرت و توسعه‌ی قلمرو حاکمیت فراهم کند؛ لذا با محمدبن عبدالوهاب قرارداد همکاری بست و از آنجا این فتنه به قوای نظامی مجهّز شد. اعراب بادیه‌نشین با خلق و خوی وحشیگری دور از عواطف انسانی خود، زیر پرچم محمدبن سعود، به مکتب محمدبن عبدالوهاب پیوستند و از آنجا فتنه‌های عجیبی شروع شد. آنها شروع به حمله و تعرّض کردند. محمدبن عبدالوهاب بدون استثنا همه‌ی مسلمانان را، اعم از سنی و شیعه، مشرک می‌شمرد و تنها موحد را خود و پیروانش می‌دانست. کتاب‌ها و آثار او هم موجود است و به دلیل اینکه او همه را، چه سنی‌های سرزمین حجاز و چه شیعه‌های آن سرزمین، مشرک می‌دانست؛ خون و اموال همه‌ی آنها را مباح اعلام کرد و هیچ حرمتی هم برای هیچ امر مقدّسی قائل نبود.

مستر همفر انگلیسی که جاسوس انگلستان در سرزمین‌های اسلامی بود، خاطراتش را به قلم خود و به زبان انگلیسی نوشته است که چگونه شروع به سرمایه‌گذاری روی حرکت تلیق شده از انحرافات فکری محمدبن عبدالوهاب و قدرت خشن و دور از عواطف انسانی محمدبن سعود کرد. خاطرات او در جریان جنگ جهانی دوم، در آلمان و در مجله‌ی اِشپیگل به صورت سلسله مقاله‌هایی منتشر شد. بعد از جنگ جهانی دوم هم این خاطرات به زبان فرانسه ترجمه و در یکی از مجلات فرانسه منتشر شد. بعدها هم از زبان فرانسه به زبان عربی ترجمه و در لبنان منتشر گردید. در پی آن، کتاب از عربی به زبان فارسی هم ترجمه و در ایران با نام "دست‌های ناپیدا، خاطرات مستر همفر جاسوس انگلیسی در کشورهای اسلامی"، ترجمه‌ی آقای احسان قرنی، منتشر شد. کتاب جالبی است. در عین کم‌حجم بودن، نکات بسیار قابل تأملی دارد.

حکومت عثمانی قدرتی با قلمرویی وسیع بود و در برابر نفوذ استعماری غرب دژ محکمی تلقی می‌شد؛ لذا دنیای غرب برای متلاشی کردن کشور عثمانی و تکه‌تکه کردن جهان اسلام برنامه‌ریزی کرد.

پروژه‌ای که دنیای غرب برای آن برنامه‌ریزی کرد و اتفاق افتاد. نتیجه‌ی آن هم این همه کشورهای کوچک با هزار و یک مسأله در خطوط مرزی است و امروز همه‌ی این خطوط مرزی نقطه‌های التهاب و تشنج به‌شمار می‌آیند. مثلث شوم، یعنی سیاست انگلیس که بنای آن بر متلاشی کردن قدرت جهان اسلام در آن روزگار بود؛ محمدبن عبدالوهاب و محمدبن سعود به هم پیوستند.

### حمله‌ی وهابی‌ان به کربلای معلّی

جریان وهابیت شکل گرفت و وهابی‌ها با وحشیگری خاصی که داشتند، شروع به حمله به نقاط مختلف سرزمین عربستان کردند و حملات خود را تنها به کشور عربستان، یعنی قلمرو حجاز هم محدود نمی‌دانستند؛ بلکه هدف آنها تمام جهان اسلام بود. قوای مسلّح خشن، بدوی و صحرائی وهابیت، در ماه ذی‌القعدة‌ی سال ۱۲۱۶ هجری قمری، یعنی ده سال بعد از مرگ محمدبن عبدالوهاب، به رهبری خاندان سعود به شهر کربلا حمله کردند. دژ و باروی شهر کربلا را تخریب کردند؛ به داخل آن یورش آوردند؛ مردم را در کوچه و بازار به قتل رساندند و تا ظهرهنگام در شهر جولان دادند. داخل حرم اباعبدالله‌الحسین و حضرت ابوالفضل‌العباس علیه‌السلام و نیز در مغازه‌ها و خانه‌های مردم، هرچه توانستند و به‌دستشان آمد، غارت کردند و به تاراج بردند. نزدیکی‌های ظهر شهر را تخلیه کردند و به منطقه‌ای به نام اَبیض، در بیرون شهر کربلا رفتند. چون مردم کربلا را مشرک می‌دانستند، با خود می‌گفتند: ما به مشرکین حمله کرده‌ایم و غنایم گرفته‌ایم؛ لذا یک‌پنجم غنایم مال فرمانده و امیر ماست. یک پنجم غنایم را به امیر سعودی خود دادند و مابقی را امیر بین مهاجمین تقسیم کرد. او به هر پیاده یک سهم و به هر سواره دو سهم داد. به این ترتیب همه‌ی اموال را تقسیم کردند.

صلاح‌الدین‌مختار کتابی دارد به نام: "تاریخ‌المملکة العربیة‌السعودیة‌کما‌عرفتُه"، تاریخ کشور عربی سعودی آن‌گونه که من شناختم و به آن پی بردم. او در کتاب خود ماجرای حمله به کربلا را به همین ترتیبی که عرض کردم، توضیح می‌دهد. عثمان‌بن‌بُشر هم کتابی به نام "المجدفی‌تاریخ‌النجد" دارد، یعنی تاریخ افتخاراتی که در سرزمین نجد وجود دارد. نویسندگان این کتاب‌ها وهابی هستند. او

ماجرای حمله به کربلا را که توضیح می‌دهد؛ می‌گوید: نیروهای مهاجم گنبد روی قبر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام را ویران کردند و صندوقی را هم که روی مرقد مطهر ایشان بود، که بسیار گران‌قیمت و جواهرنشان بود و سنگ‌های زمرد، یاقوت و جواهرات دیگر را روی آن نصب کرده بودند، برداشتند و با خود بردند. داخل شهر هم هرچه از اموال مردم، سلاح‌هایی که وجود داشت، لباس‌ها، فرش‌ها، طلاها و نقره‌ها، قرآن‌های گران‌قیمت و نفیسی که در شهر کربلا بود، به‌دستشان آمد؛ همه را غارت کردند. آن‌گونه که عثمان بن‌بشر می‌نویسد، ظهرهنگام از شهر کربلا بیرون رفتند؛ درحالی‌که قریب به دوهزار نفر از مردم کربلا را کشته بودند. از این دوهزار نفر، پانصد نفر در صحن مطهر اباعبدالله‌الحسین علیه السلام کشته شده بودند. وهابیون گروهی این‌گونه‌اند. این به‌طور اجمال ماجرای حمله‌ی آنها به شهر کربلا است.

### حمله‌ی وهابی‌ان به طائف

فکر نکنید فقط نسبت‌به شیعه‌ها مسأله داشتند؛ آن زمان که در سرزمین حجاز، هنوز دولت سعودی شکل نگرفته بود، نسبت‌به سنی‌های سرزمین سعودی هم همین روحیه را داشتند. نمونه‌ی آن، حمله‌ای که به طائف کردند. مردم طائف غالباً سنی بودند. یک نویسنده و مورخ عرب به نام جمیل صدیقی دهبی، ماجرای حمله‌ی وهابیون به طائف را نوشته است. او می‌گوید: وهابی‌ها طفل‌های شیرخوار را درحالی‌که در سینه‌ی مادرشان بودند، سر می‌بریدند. به عده‌ای از مردم که در جلسه‌ی قرآنی نشسته بودند و مشغول آموزش قرآن بودند، حمله کردند و همه‌ی آنها را کشتند. مردم از خانه‌هایشان هم فراری شده بودند. وهابی‌ها به مغازه‌ها و مساجد حمله کردند و هر جا کسی را پیدا کردند، حتی مردمی را که در حال نماز، رکوع و سجود بودند، کشتند و هر مالی را که مشاهده کردند، به تاراج بردند. کتاب‌های بسیار زیادی که در بین آنها قرآن کریم بود و آن‌طور که این نویسنده‌ی سنی می‌نویسد: نسخه‌هایی از صحیح بخاری، صحیح مسلم و سایر کتب فقهی و حدیثی اهل سنت هم بود، همه‌ی اینها را در کوچه ریختند، لگدمال کردند و از روی آنها رد شدند. بنابراین مسأله‌ی وهابی‌ها اصلاً

بحث شیعه و سنی نیست؛ آنها با تفکر خود همه‌ی جهان اسلام را مشرک می‌دانند، و با روحیه‌ی خشن و ددمنشانه‌ای که از بربریت و توخس اعرابی مایه گرفته است، این‌گونه خونریزی و ویرانی به دنبال می‌آورند.

### عقائد سخیف محمد بن عبد الوهاب و اسلافش

فرصت نیست به انحرافات فکری فراوان محمدابن عبدالوهاب یک‌به‌یک پردازیم و بگوییم که او چه دلایلی برای مشرک دانستن بقیه‌ی مسلمانان آورده است، و چرا این دلایل دلیل نیستند؛ بلکه علیند و یاهوهای معارض با قرآن، احادیث خود اهل سنت و سیره‌ی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند. برای نمونه محمدابن عبدالوهاب نهی می‌کرد، که کسی بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات نفرستد. اگر می‌شنید کسی صلوات می‌فرستد، به شدت ناراحت و عصبانی می‌شد. کسی را که صلوات فرستاده بود، به شدت اذیت می‌کرد و دستور می‌داد او را کیفر کنند. نقل شده است پیرمرد نابینای متدین اهل سنتی مؤذن بود. او در اذان، هنگام بردن نام پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستاد، محمدبن عبدالوهاب دستور داد او را به خاطر این کار، اعدام کنند. خیلی از کتاب‌هایی را که خود اهل سنت در فضیلت صلوات نوشته بودند، دستور داد بسوزانند و از بین ببرند.

محمدابن عبدالوهاب شخصی این‌گونه و با این مشخصات و روحیات است. بنیان‌های فکری او را هم می‌توان از آثار ابن تیمیه پیگیری و پیدا کرد. ابن تیمیه در قرن هشتم و محمدبن عبدالوهاب در قرن دوازدهم و سیزدهم زندگی می‌کردند. ابن تیمیه در قرن هشتم آثاری تألیف کرد، که ریشه‌های اندیشه‌های محمدبن عبدالوهاب را در آن آثار می‌توان دید. ابن تیمیه هم انسان به شدت متعصب و خصوصاً ضد شیعه بود و دارای افکار انحرافی‌یی بود. او هم براساس افکار خود همه‌ی مسلمان را مشرک می‌پنداشت و متهم به شرک می‌کرد. به‌ویژه کینه‌ی فوق‌العاده‌ای نسبت به شیعه داشت. او که در آثار خود همه‌ی مسلمانان را مشرک می‌دانست، در کتاب‌هایش که امروز هم وجود دارد، به روشنی خدا را جسم و دارای بدن جسمانی، دست، پا، چشم، گوش، زبان، دهان و امثال اینها می‌داند. سال‌های قبل به مناسبت‌هایی به بعضی از حرف‌های ابن تیمیه و شاگردان او اشاره کرده‌ام.

ابن بطوطه که یک مورخ، جهانگرد و سیاح است؛ هم‌عصر ابن تیمیّه بوده است. او در کتاب خود می‌نویسد: من به شهر دمشق رفتم. در مسجد جامع دمشق، ابن تیمیّه بالای منبر مشغول صحبت بود و مردم را موعظه می‌کرد. او به مردم گفت: خدای متعال به آسمان دنیا می‌آید. بعد گفت: همین‌گونه که من الآن پایین می‌آیم. سپس یک پله از منبر پایین آمد؛ یعنی کاملاً جسمانی.

افکار ابن تیمیّه آن قدر سخیف و منحرف بود که اهل سنت به شدت علیه او برآشفتنند؛ او را به زندان انداختند و کتاب‌های زیادی در ردّ او و افکارش نوشتند. اشاره‌ای خواهیم کرد که شما باید در قرون اولیه‌ی اسلام به دنبال ریشه‌های افکار او بگردید. ولی انحراف ابن تیمیّه و این افکار او جان‌مایه‌ی تفکرات مکتب وهابیت شد؛ که به دست محمد بن عبدالوهاب تدوین گشت و با حيله‌ی استعمارگر پیر، یعنی انگلستان، به منزله‌ی ظرفیتی برای به‌جان‌هم انداختن مسلمان‌ها، از بین بردن وحدت اسلامی، نابود کردن کلّ اسلام و از پا درآوردن حکومت عثمانی که آن روز در سرزمین‌های اسلامی به صورت یک حکومت مقتدر، حاکم بود؛ مورد استفاده قرار گرفت.

### حملات وهابیان به مدینه

تصویر مجملی از ماجرای شکل‌گیری وهابیت را خدمتان عرض کردم. مسأله‌ی حمله‌ی به مدینه را بگوییم؛ سپس کمی عمیق‌تر به بحث می‌پردازم.

وهابیون دوبار به شهر مقدّس مدینه حمله کردند. یورش اوّل در سال ۱۲۲۱ هجری قمری بود که در آن، شهر مدینه یک سال و نیم در محاصره بود و در برابر حمله‌ی وهابی‌ها مقاومت کرد؛ اما بعد از یک سال و نیم، شهر سقوط کرد؛ وهابی‌ها وارد شهر شدند؛ شهر را به تصرف درآوردند و سپس شروع به غارت کردند. در ابتدا هم به سراغ حرم پیغمبر اکرم ﷺ آمدند. همه‌ی اشیای گران‌بهای را که در حرم رسول الله ﷺ بود، به غارت بردند. پس از آن هم به قبرستان بقیع رفتند. اصلاً اسم قبرستان "بقیع" است. خود وهابی‌ها هم به آن "بقیع" می‌گویند. "بقیع" یعنی محلی که دارای بقعه است. آنها تمام بقعه‌های قبرستان بقیع را، چه بقعه‌های ائمه‌ی چهارگانه‌ی ما علیهم‌السلام، یعنی امام مجتبی، امام سجّاد، امام باقر و امام صادق علیهم‌السلام، که در این قبرستان قرار دارد، و چه بقعه‌ی سایر قبور را ویران

کردند. در این یورش مقدار زیادی غنایم با خود بردند و آن‌طور که نوشته شده است، چهل صندوق مملو از جواهرات گران‌بها و مرصع به الماس و یاقوت‌های گران‌بها را از حرم پیامبر ﷺ ربودند. همین‌طور حدود صد قبضه شمشیری که به حرم نبوی هدیه شده بود؛ شمشیرهای گران‌قیمتی را که غلاف آنها با طلای ناب مطلقاً شده و با جواهراتی مثل الماس، یاقوت و امثال آنها جواهرنشان شده بودند، غارت کردند و با خود بردند.

یورش دوم وهابیون به شهر مدینه در هشتم شوال سال ۱۳۳۴ هجری قمری، یعنی ۹۰ سال قبل، رخ داد. آنها ابتدا به شهر مکه حمله کردند و شهر مکه را به سرکردگی عبدالعزیز بن سعود به تصرف درآوردند. پس از اشغال مکه به سمت شهر مدینه رو آوردند، و بعد از محاصره‌ی شهر و جنگیدن با مدافعان آن، بالاخره در روز هشتم ماه شوال سال ۱۳۳۴ هجری قمری وارد شهر مدینه شدند؛ مأمور حکومت عثمانی را از شهر بیرون کردند و قبور ائمه‌ی بقیع علیهم‌السلام را به‌طور کلی ویران و با خاک یکسان کردند. عزیزانی که به مدینه مشرف شده‌اند، قبرستان بقیع را دیده‌اند. قبور بسیاری از بزرگان آنجا قرار دارد. همه‌ی آنها بقعه داشتند که امروز با خاک یکسان است. قبر ابراهیم پسر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، قبرهای همسران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، قبر عبدالله علیه‌السلام پدر رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، قبر ام‌البنین علیها‌السلام مادر حضرت ابالفضل علیه‌السلام، قبر اسماعیل پسر امام صادق علیه‌السلام و بسیاری از قبور دیگری که بقعه‌هایی روی آنها بود، همه را ویران کردند. روی قبر چهار امام علیهم‌السلام یک ضریح فولادی قرار داشت، که هنرمندان اصفهانی آن را ساخته بودند و در آنجا نصب بود. وهابیها این ضریح گران‌قیمت را هم از جا درآوردند و به غارت بردند.

### مثلث شوم انگلیس، آل سعود و وهابیت علیه اسلام

خاندان آل سعود یهودی‌الأصلند. این موضوع را سال‌های قبل خدمتتان عرض کرده‌ام. ماجرای وهابیت ریشه از صهیونیسم و یهود می‌گیرد. خاندان آل سعود به‌صورت ظاهر ادعای اسلام کرده‌اند و الا همان‌طور که امروز خیلی مشهود و پیداست، سر و سرشان با صهیونیسم جهانی برقرار بوده و همچنان هست.

قبل از اینکه سراغ ریشه‌های تاریخی این مسأله برویم، به نکته‌ای اشاره کنم. آنچه اینها در دنیای امروز به بار آوردند، دو مصیبت بزرگ است. یکی اینکه عامل اختلاف و درگیری‌های شدیدی در دنیای اسلام شدند. به جان مسلمانان افتادند. وهابیه‌ها به جای سربازان صلیبی‌یی که از غرب می‌آمدند؛ که احتمالاً مسیحی و یهودی بودند و مسلمان‌ها را می‌کشتند؛ قائم‌مقام آنها شدند. با توحش مطلق شروع کردند به کشت‌و‌کشتار بین امت اسلامی و وحدت و انسجام بین مسلمان‌ها و امنیت در سرزمین‌های اسلامی را از بین بردند.

امروز در دنیا می‌بینید سلفیون، تکفیریون و وهابیون چه می‌کنند! البته اینها اسم‌های متعددی است که به یک جریان گفته می‌شود. فیلم یکی از فرماندهان گروه‌های تکفیری در سوریه را دیده‌اید؛ که با افتخار جنایتش را فیلم‌برداری کرده و روی اینترنت گذاشته بود. سینه‌ی سرباز سوری را با خنجر شکافت؛ قلب و جگر او را درآورد و شروع به جویدن کرد. این ماجرای هند جگرخوار را به خاطر می‌آورد؛ جنایتی که نسبت به حمزه‌ی سیدالشهدا علیه السلام روا داشته شد. چند هفته‌ای نمی‌گذرد که روی افراد زنده بنزین ریختند و آنها را آتش زدند. خودشان هم این اقدامات را فیلم‌برداری می‌کنند و روی سایت‌های اینترنتی، در معرض دید مردم قرار می‌دهند تا در مخلفانشان ایجاد رعب کنند. کجای حقوق بشر در عالم این‌طور فعالیت‌ها و اقدامات را تأیید می‌کند؟ اما می‌بینید کسانی که در سازمان‌های بین‌المللی حنجره‌یشان را برای دفاع از حقوق بشر پاره می‌کنند، کوچکترین عکس‌العملی نسبت به این‌گونه وحشیگری و جنایات از خود نشان نمی‌دهند.

بنابراین یکی از ضربه‌های که وهابی‌ها زده‌اند، از بین بردن امنیت، آرامش، انسجام و اقتدار در داخل سرزمین‌های اسلامی به نفع دشمنان غربی و رژیم صهیونیستی است. اینها به جای سربازان اسرائیلی، سربازان مسلمان را می‌کشند؛ به جای سربازان آمریکایی، انگلیسی و اروپایی، با قدرت‌های اسلامی می‌جنگند و قائم‌مقام آنها هستند. این یک نقش جریان سلفیگری و تکفیریون است. اما نقش دوم آنها که آن هم نقش بسیار خطرناکی است. در کشورهای غربی کشیش‌های مسیحی زیادی کتاب‌های متعددی علیه و در ردّ اسلام و قرآن نوشته‌اند. این کتاب‌ها کم هم نیستند. یکی از مهم‌ترین



محورهایی که در تمامی این کتاب‌ها برای مخدوش کردن چهره‌ی واقعی اسلام، از بین بردن جذّابیت آن و جلوگیری از مسلمان شدن مردم مسیحی و یهودی، بر روی آن تأکید شده است، بحث این است که اسلام دین منطق، محبت و انسانیت نیست؛ دین شمشیر، خشونت، توحش و خونریزی است؛ دینی است که خود را با نیروی شمشیر به مردم تحمیل می‌کند. این حرفی بود که صدها سال در کتاب‌هایی که کشیش‌های مسیحی یا خاخام‌های یهودی علیه اسلام می‌نوشتند، روی آن کار شده بود؛ ولی هیچ مؤیدی بر این بحث‌ها دیده نمی‌شد. جنگ‌های پیغمبر اکرم ﷺ خیلی روشن است، که چه بوده و آن حرف‌ها به‌هیچ‌وجه نمی‌توانست مصداق پیدا کند. جریان وهابیت آمد این حرف را مستند کرد؛ یعنی این درنده‌خویی‌ها، وحشی‌گری‌ها، خونریزی‌ها، جنایت‌ها و سفاکیت‌ها، مهر تأیید بر اتهاماتی شد که صدها سال بود در کتاب‌های مخالفان اسلام، به‌منزله‌ی یکی از اتهامات علیه اسلام نوشته می‌شد. امروز ببینید چه چهره‌ای از اسلام در دنیا مطرح شده‌است! چهره‌ی توحش، خونریزی، سفاکیت، ددمنشی و مسلمانان یک عده افراد وحشی! این تعریفی از اسلام و مسلمان‌ها است که به یمن خدمات وهابیت به دنیای استعمار، در دنیای امروز در اذهان ترسیم شده است.

ماجرای وهابیت، ماجرای بسیار خطرناک و از بزرگترین خطرهای دنیای اسلام است. وهابی‌ها به‌صراحت اعلام کردند؛ گفتند: ما با اسرائیل هیچ مشکلی نداریم. ما تا مشکل شرک را در داخل سرزمین‌های اسلامی حل نکنیم، کوچکترین تعرضی به اسرائیل نخواهیم داشت. اسرائیل خیالش کاملاً راحت باشد. علمای بزرگشان رسماً به این موضوع فتوا داده‌اند؛ اعلام کرده‌اند و به‌صراحت هم در همه‌ی تریبون‌هایشان مطرح می‌کنند.

ابطالی که در عقایدشان وجود دارد؛ افکار شرک‌آمیز و حرف‌های مُستهجنی که من خجالت می‌کشم برخی از فتوای‌های اخیر مفتی‌های وهابی را خدمت شما عرض کنم. همراه با ترویج و تشویقی که مریدان خود را به خونریزی می‌کنند، و اینکه اگر کسی مثلاً با عملیات انتحاری عده‌ای از غیروهابیون را بکشد، چقدر فرصت‌های بهشتی برایش فراهم می‌شود و این افراد خشک‌مغز و محروم از هر نوع

تفکر آزاد هم تحت تأثیر این حرف‌ها چنین جنایات عظیمی را در گوشه و کنار دنیای اسلام می‌آفرینند.

### سلفی‌گری و ریشه‌های آن در اعرابی‌گری صدر اسلام

اما می‌خواهم کمی عمیق‌تر، نگاهی به این ماجرا بیندازیم. ماجرای که امروز با نام سلفی‌گری، تکفیریون، وهابیت و امثال اینها در دنیای اسلام شاهد هستیم، ریشه‌های ایدئولوژیک و سیاسی آن به قرون اولیه اسلام برمی‌گردد. من قبلاً صحبتی تحت عنوان "اعرابی‌گری" داشته‌ام و اکنون روی سایت قرار دارد<sup>۱</sup> و در سی‌دی‌ها هم در اختیاران هست. عزیزان یک‌بار دیگر آن صحبت را با دقت گوش کنند. جریان خشک‌مغز، بی‌منطق، خشن و وحشی‌یی که درست نقطه‌ی مقابل تفکر اهل بیت علیهم‌السلام است. این جریان از زمان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و در حیات آن حضرت هم وجود و حضور دارد. ریشه‌های افکار ابن‌تیمیّه را بعضاً می‌توانید در صحبت‌های حتی خلیفه دوم، که به‌صراحت بیان می‌کند، ببینید. یعنی این اندیشه‌ها از آن آبشخور تغذیه شده است. وقتی جلوی کعبه و حجرالاسود می‌ایستد و با تندی شروع می‌کند به صحبت کردن که اگر نبود که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به تو احترام گذاشت و سلام می‌کرد و تو را می‌بوسید، من تو را به جایی دیگر پرت می‌کردم. یعنی حالت بی‌اعتنایی و بی‌اعتقادی به مقدّسات، همراه با خشونت‌هایی که اهل سنت فراوان از خلیفه‌ی دوم نوشته‌اند؛ نماد و نمودی از همین خوی اعرابی‌گری و توحش است.

در ماجرای کودتای سقیفه این جریان به قدرت رسید و توانست جریان اندیشه، روحیات انسانی و خلقیات الهی را خانه‌نشین کند و خود بر اریکه‌ی قدرت بنشیند. جریان وهابیت جریانی است که چنین آبشخور فکری‌یی دارد.

### نقش معاویه و بنی‌امیه در مقابله با اسلام

---

<sup>۱</sup> سایت اهل ولاء، سخنان استاد، مباحث سیره و تاریخ، آشنایی با شخصیت و زندگی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، اعرابی‌گری از دوران پیامبر

خاندان اموی در زمان عثمان به صورت صریح‌تری قدرت را به دست می‌گیرند. وقتی عثمان به حکومت رسید، ابوسفیان بنی‌امیه را جمع کرد و به آنها گفت: شما قدرت را به دست آورده‌اید. اکنون آن را مثل توپ فوتبال به همدیگر پاس دهید. هیچ خبری هم از وحی آسمانی و دین الهی وجود ندارد. بنی‌هاشم با قدرت بازی کردند و قدرت را به دست آورده بودند. اکنون که ما از آنها پس گرفته‌ایم، نگذارید به دست غیربنی‌امیه بیفتد.<sup>۲</sup>

فرزند ابوسفیان، معاویه است. معاویه‌ای که امروز به عنوان خال‌المؤمنین، این همه مورد تقدیس و احترام اهل سنت است. او را یکی از کُتاب وحی می‌دانند. شما می‌دانید، ابوسفیان و پسر او، معاویه، از بیست و سه سال دوران رسالت رسول‌الله ﷺ، بیست و یک سال آن را مشرک بودند و جنگ‌های علیه پیامبر اکرم ﷺ را فرماندهی می‌کردند. همین شخصیتی که امروز برای اهل سنت این قدر مقدس شده است! معاویه با پدرش ابوسفیان تا قبل از ماجرای فتح مکه مسلمان نشده بودند؛ هر دو مشرک بودند و برنامه‌ریز و طراح جنگ‌هایی بودند که مشرکان علیه پیامبر اکرم ﷺ به راه می‌انداختند. در جریان فتح مکه، چه ابوسفیان، چه پسر او معاویه، نه از روی اعتقاد، بلکه به این خاطر که اسلام از نظر سیاسی قدرت را به دست آورده بود، از روی ترس و ناچاری، به دروغ اظهار اسلام کردند.

معاویه در دوران ابوبکر به عنوان فرماندار شامات نصب شد. عمر او را در سِمَتش تثبیت کرد. عثمان هم که آمد، همچنان او را در جایگاه خود محفوظ نگه داشت. در نتیجه معاویه در شامات اقتدار فوق‌العاده‌ای داشت و سالیان بسیار طولانی‌یی به منزله‌ی فرماندار، قدرت سیاسی و منابع اقتصادی آنجا در دست او بود. اصلاً اسلام را اینها به سرزمین شامات بردند و اسلام شامات اسلام اموی است. ابتدا برادر معاویه فرماندار بود؛ اما پس از مدت اندکی از دنیا رفت و معاویه به جای او نصب شد. او سالیان درازی در آن منطقه حکومت می‌کرد، تا اینکه در دوران امیرالمؤمنین علیه السلام رسماً ادعای خودمختاری کرد؛ حکومت حضرت امیر علیه السلام را نپذیرفت و کشور و قدرت مستقلی شد. پس از آن هم توطئه‌ها و

---

<sup>۲</sup>. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۳.

فتنه‌هایی برپا کرد. هدف حزب اموی، از روز اوّل نابود کردن اسلام بود و از همان زمان به‌صراحت برای ریشه‌کن کردن اسلام تلاش کردند؛ چون ذره‌ای به اسلام اعتقاد نداشتند. شعری را که منسوب به یزید است، به‌یاد دارید؛ که می‌گفت:

لَعِبْتُ هَاشِمًا بِالْمُلْكِ فَلَا      خَيْرَ جَاءَ وَلَا وَحْيَ نَزَلَ<sup>۳</sup>

بنی‌هاشم با حکومت بازی کردند وگرنه، هیچ خبری از آسمان نیامده و وحیی هم نازل نشده است. خلیفه‌ی رسول‌الله ﷺ، امیرالمؤمنین (علیه السلام)، یزید این معاویه به‌صراحت چنین می‌گوید؛ یعنی در او ذره‌ای اعتقاد به اسلام وجود ندارد. از روز نخست این حزب تشکیل شد تا ریشه اسلام را بخشکاند و اسلام را نابود کند.

### جاهلیّت اُخری<sup>۱</sup> پس از جاهلیّت نخستین یا ضدّ انقلاب در جامعه‌ی انقلاب

اینجا مناسب است نکته‌ی مهمّی را که در تحلیل‌های سیاسی و انقلابات دنیا به‌کار می‌آید، عرض کنم. معمولاً نیروهای مخالف یک جریان انقلابی، ابتدا رو در رو می‌ایستند و می‌جنگند تا جلوی به‌نتیجه رسیدن آن انقلاب را بگیرند؛ ولی وقتی ناکام شدند و آن انقلاب توانست به قدرت دست پیدا کند و حاکمیت را به‌دست بیاورد؛ آنها دست برنمی‌دارند؛ بلکه فقط پوست عوض می‌کنند. به‌ظاهر داخل جامعه انقلابی می‌آیند؛ خود را هم انقلابی‌تر از دیگران معرفی می‌کنند و از درون شروع می‌کنند به نابود کردن و پوساندن نظام و اقتدار انقلاب. این نکته‌ی بسیار مهمّی است. شما می‌توانید در بسیاری از انقلابات دنیا این ماجرا را به‌روشنی ببینید: رنگ عوض کردن باطل در جامعه‌ی حق؛ در جمع اهل حق نفوذ کردن و به‌تدریج با نام و قیافه‌ی حق، اسلام، عدالت و ارزش‌های انسانی، میدان را به‌دست گرفتن و قدرت را تصاحب کردن؛ ولی دوباره همان ارزش‌های دوران قبل از انقلاب را احیا کردن و همان ظلم، تبعیض، فساد، بی‌دینی و انحراف را در جامعه مستقر و ترویج کردن. تعبیری که

<sup>۳</sup> طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۳۰۷ و سیدبن طاووس، لهوف با ترجمه‌ی فهری، ص ۱۸۱ و ابومخنف کوفی، وقعة الطّف، ص ۲۶۸.

قرآن راجع به جاهلیت به کار برده، تعبیر ظریفی است: «الْجَاهِلِيَّةُ الْأُولَى»<sup>۴</sup>. «الْجَاهِلِيَّةُ الْأُولَى» در برابر «الْجَاهِلِيَّةُ الْأُخْرَى» است. اگر جاهلیت یکی بیشتر نبود، «الْجَاهِلِيَّةُ الْأُولَى» یعنی جاهلیت نخستین، معنا نداشت که قرآن بگوید. معنی جاهلیت نخستینی که می‌گوید، این است که یک جاهلیت پسینی هم وجود خواهد داشت؛ یعنی همان جاهلیت، جامه عوض می‌کند؛ به اسم اسلام، حکومت را به دست می‌گیرد و رهبر انقلاب، فرماندهی ارتش، وزیر، وکیل، قاضی و صاحب هر سمت دیگری می‌شود. البته ما این تعابیر را در مورد مناصب، در نظامات جدید به کار می‌بریم؛ منتهی<sup>۱</sup> بحثی که عرض می‌کنم، یک بحث کلی تاریخی است. می‌آیند؛ نفوذ می‌کنند؛ مواضع قدرت را می‌گیرند و با لباس اسلام، جاهلیت گذشته را احیا می‌کنند. در برابر جاهلیت نخستین، جاهلیت آخری<sup>۱</sup>، جاهلیت دوم و جاهلیت دیگر می‌شود.

در طبیعت هم میکروب‌ها یا ویروس‌ها را دیده‌اید، که وقتی به کمک آنتی‌بیوتیک‌ها و ترکیبات دارویی به جنگ با آنها می‌پردازید، معمولاً کم‌کم رنگ عوض می‌کنند. این میکروب یا ویروس با تغییری که در طبیعت خود می‌دهد، آسیب‌پذیری خود را در برابر این آنتی‌بیوتیک یا هر دارویی که در محیط بدن وجود دارد، از بین می‌برد و مقاوم می‌شود و دیگر آن دارو بر این میکروب اثر نمی‌کند. این ماجرای است که شما می‌توانید در کل طبیعت ببینید. در حیات گیاهان و حیوانات هم به وضوح می‌توان دید، که چگونه خود را با شرایط تطبیق می‌دهند. همان خلق و خو در آنها وجود دارد؛ اما خود را با شرایط جدید تطبیق داده‌اند و ظاهر جدیدی برای خود ساخته‌اند. این یک ماجرای کلی است که در تمام انقلابات دنیا نیز به خوبی می‌توان ردپایی از آن را پیدا کرد. اگر در انقلاب‌های بزرگی که در سده‌های اخیر، در دنیا، چه در غرب و چه در شرق، اتفاق افتاده است، تأمل کنید، مصادیق این بحثی را که عرض کردم، می‌توانید پیدا کنید.

---

۴. سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۳.

به این خاطر این بحث کلی را عرض کردم که مصداق آن را در جریان بنی‌امیه خدمتتان بگویم. بنی‌امیه از همین ترفند استفاده کرد؛ یعنی به ظاهر و با ادعای اسلام در جامعه‌ی اسلامی نفوذ کرد؛ از نزدیکان حکام و صاحبان قدرت در آن جامعه شد و کم‌کم به آل‌ترناتیو آنها تبدیل گشت. بعد به تدریج خودش قدرت را تصاحب کرد و به اقتدار و حکومت رسید. سپس شروع کرد به نابود کردن اسلام به نام اسلام و نابود کردن قرآن با نام قرآن. این کاری بود که بنی‌امیه شروع کردند. حزب اموی تنها روبه‌روی امیرالمؤمنین علیه السلام نایستاده بود؛ بلکه روبه‌روی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، اسلام و قرآن ایستاده بود و هدف او نابود کردن اسلام از بن و پایه بود.

یک مستشرق بلژیکی به نام "پدر لابینز" که شاید نزدیک به صد و پانزده تا صد و بیست کتاب در ردّ اسلام نوشته‌است؛ تعبیر عجیبی دارد. او در یکی از کتاب‌های خود می‌نویسد: ای کاش ما عکسی از معاویه در اختیار داشتیم؛ تا از روی آن، مجسمه‌ای از او می‌ساختیم. آن مجسمه را در سوربون پاریس نصب می‌کردیم؛ تا هر یکشنبه رؤسای مسیحیت در برابر آن می‌ایستادند و تعظیم می‌کردند. به این خاطر که اگر معاویه نبود، اسلام تمام دنیا را گرفته بود. - دقت کنید؛ این حرف را کشیش مسیحی مستشرق که کتاب‌های فراوانی، (بیش از صد کتاب) علیه اسلام نوشته است، می‌گوید. - تا روزهای یکشنبه همه‌ی بزرگان و رؤسای مسیحیت می‌آمدند؛ جلوی مجسمه‌ی معاویه تعظیم می‌کردند. به خاطر اینکه اگر معاویه نبود، هیچ نیرویی نمی‌توانست جلوی پیشرفت خطّ امیرالمؤمنین علیه السلام را بگیرد و در نتیجه امروز تمام دنیا مسلمان بودند و اسمی از مسیحیت باقی نمانده بود. اسلام همه‌ی دنیا را پر کرده بود. کسی که جلوی اسلام را سد کرد؛ نگذاشت اسلام به همه‌ی جهان برسد؛ امیرالمؤمنین علیه السلام را درگیر و مشغول کرد و نگذاشت حضرت اهداف و برنامه‌هایی را که دارند به اجرا بگذارند، معاویه بن‌ابی‌سفیان بود.

حزب اموی چنین کار مخوف و خطرناکی را در برنامه‌ی خود داشت. عملاً هم با موفقیت جلوی پیشرفت اسلام و ترویج اسلام حقیقی را گرفت. از همان روز هم همین خشونت‌ها مانند حمله به مردم بی‌دفاع، در جریان اقدامات یاران معاویه بود؛ که در یکی از سخنرانی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج

البلاغه هم به آن اشاره شده است. وقتی سربازان معاویه به یک شهر مرزی حمله کرده بودند؛ زن‌های مسیحی را مورد حمله قرار داده‌بودند و خلخال از پای یکی از آنان ربوده بودند؛ در کوفه امیرالمؤمنین علیه السلام بالای منبر رفتند و فرمودند: اگر یک مسلمان با شنیدن این خبر از غصه دق کند، جای ملامت ندارد؛ که به یک فردی که ولو مسلمان نبوده است، اما جزو شهروندان جامعه‌ی اسلامی بوده، چنین تعرضی شده است، و کسی هم نبوده که از او دفاع کند.<sup>۵</sup>

باید این‌گونه به این جریان نگاه کرد؛ یعنی این یک جریان پیوسته است. آنچه که امروز در جاهایی مثل سوریه، عراق و نقاط مختلف دنیای اسلام می‌بینید، تکرار همان صحنه‌های جنگ احد و شکافتن سینه‌ی حمزه‌ی سیدالشهداء علیه السلام توسط هند جگرخوار، همسر ابوسفیان و مادر بنی‌امیه است. همان جریان است که امروز هم تکرار می‌شود. همان قساوت، خشونت، خشک‌مغزی، بی‌منطقی و دوری از کوچکترین عواطف انسانی و ارزش‌های اخلاقی است؛ که هم در بین غیرمسلمان‌ها حیثیتی برای اسلام نمی‌گذارد؛ هم با این فتنه‌انگیزی‌ها، امنیت، آرامش، اتحاد، انسجام و اقتداری در جهان اسلام باقی نمی‌گذارد و چنین آسیب‌های بزرگی به دنیای اسلام وارد می‌کند.

ضایعه‌ی عظیم ویران شدن بنای قبور ائمه‌ی بقیع علیهم السلام، ضایعه‌ای است که جراحات آن همچنان بر قلوب شیعیان عالم و هر کس که دارای درک انسانی است و به ارزش‌های انسانی احترام می‌گذارد، باقی است؛ چون شخصیت‌های ائمه‌ی ما علیهم السلام فقط محدود به قلمرو تشیع نیست؛ هر مسلمان و حتی هر غیرمسلمان که آموزه‌های عمیق اسلامی را، چه در قالب دعا که از جانب امام سجاد علیه السلام آمده است؛ چه علوم و معارف دینی‌یی که از طرف امام باقر و امام صادق علیهم السلام به زبان کلاسیک بیان شده است و چه فضیلت‌هایی که در امام مجتبی علیه السلام وجود دارد؛ از جمله بزرگواری‌ها، کرامت، حلم، سخاوت و عظمت شخصیت انسانی، ببیند، آنها را تجلیل می‌کند و به چنین شخصیت‌هایی علاقه‌مند می‌شود؛ و وقتی می‌بیند چنین جنایتی نسبت به قبور آنها روا داشته شده است، قطعاً قلب او جریحه‌دار می‌شود.

---

<sup>۵</sup> سید رضی، نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۷.

بعید نیست اگر بگوییم جان‌مایه‌ی، ماجرای سفیانی در عصر ظهور، همین جریان و فتنه‌ی وهابیت و تکفیری است؛ چون اگر روایات عصر ظهور را بخوانید، می‌بینید یاران سفیانی که رودرروی امام عصر ارواح‌نفاذ هستند، دقیقاً همین روایات تکفیریون و سلفی‌ها را دارند. اسم شخصی که در آخرالزمان روبه‌روی امام عصر ارواح‌نفاذ می‌ایستد و البته امام عصر ارواح‌نفاذ او را از پا درمی‌آوردند و نابود می‌کنند، هم سفیانی است؛ یعنی از بنی‌امیه است.

امیدواریم خدای متعال، با لطف خود این فتنه را سرکوب کند و دنیای اسلام را، چه جهان تشیع و چه جهان تسنن، از این فتنه‌ی بزرگ نجات دهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ